

0.5

کتابخانه

مجلس

مؤلف مدارالدين على القاري الاسترآبادي

جلد (.....) صفحہ (.....) اضافی

شماره ثبت کتاب  
۴۷۵۹  
۷۰۱۲۰۸

بخایر

۱

3

20

تاریخ



تجدد  
الاصول

۵۰۲

پنجام

نصف اول

دفتر  
کتابخانه



بازار  
کتاب

دفتر  
کتابخانه



کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	تجدد
مؤلف	عبدالمطلب بن ابی طالب
جلد	۵۰۲ ( از کتب ) خطی
آقای سید محمد صادق طاهری به کتابخانه مجلس شورای ملی	
شماره ثبت کتاب	۷۵۹۴
۷۵۹۴	۱۱

خطی اهدائی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۵۰۲	

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقِيينَ وَ  
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ **وبعد**  
 چنین گوید ضعف عباد الله الهادی عماد الدین علی  
 القاری لا ستر ابادی که نزد او باب بصیرت و اصحاب  
 خبرت واضح و پید و لایح و هویدا است که بعد از معرفت  
 اصول دین افضل و احسن نماز است و آن درست  
 نیست مگر بخواندن قرآن بر وجهی که نازل شده و آن  
 میسر نیست الا بعد از شناختن حروف تبیی و محارج  
 و صفات آن و قواعد تجویدی پس این رساله ایست  
 در بیان مخارج حروف و صفات و قواعد تجویدی

واخلاص



واختلاف قراء عشره در فاتحه و اخلاص مستقیم **۲**  
 شاهی مرتب بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه **مقدمه**  
 در بیان فضیلت قراءت و ثلاوت آن **باب اول** در بیان  
 مخارج حروف **باب دوم** در صفات حروف **باب**  
**سیم** در بعضی از احکام تجوید **باب چهارم** در هاء کتایه  
**باب پنجم** در مد و قصر **باب ششم** در ادغام **باب هفتم**  
 در احکام نون ساکن و متوین **باب هشتم** در وقف  
**باب نهم** در استعاذه **باب دهم** در بسم الله **باب یازدهم**  
 در اختلافات قراء عشره در سوره فاتحه **باب دوازدهم**  
 در اختلافات قراء عشره در سوره اخلاص **خاتمه**  
 در لحن **اما مقدمه** در بیان فضیلت قرآن و ثواب تلاوت  
 آن اقول و بالله التوفیق که قرآن نازل شده با فصح



لغات که آن لغت عربی است پس هرگاه قرآن عربی  
باشد واجبست که رعایت کنند در تلاوت آن  
قواعد لغت عرب را پس اگر رعایت نکنند گویا که قرآن را  
بغیر لغت عرب خوانده و حال آنکه قرآن بغیر لغت عرب  
نازل نشده پس او قرآن خوان نیست بلکه حزاب کنند  
قرآن است و بخواندن او اولی است از خواندن و در حدیث  
آمده است که بسا کسی که قرآن خواند و قرآن بر او لغت  
کند و نیز وارد شده که خواندن قرآن بحسن و شنونده  
مرد و کنایه کارند و قرآن ایشان را لغت کند و حق تعالی  
جل جلاله امر فرموده و گفته که در تِلْ الْقُرْآن ترتیل یعنی  
جود القرآن تجویداً و از حضرت امیر المؤمنین و امام  
التفین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب صلوٰه

الله علیه پرسیدند از معنی این آیه آنحضرت فرمودند ۳  
در جواب که الترتیل هو تجوید الحروف و معرفة القو  
تجوید بیرون آوردن هر حرفست از مخرج او و با  
صفات ذاتی مثل جهر و خاوه و استغفال و انفتاح  
واصمات و همس و شدت و استعلاء و اطلاق و انزلاق  
و صغیر و لین و الخراف و تنفثی و استنطالت و صفات  
عرضی مثل نفخیم مستعلیم و وقف و وصل و اشمام و  
روم و ادغام و اظها و اخفا و غیر اینها چنانکه بیاید  
کهنن لفظیست بنظری نکه شدت و تکلف در تلفظ  
نمایند و بجای آوردن تجوید یعنی عمل بآن کردن و  
جبست و لازم بر هر کسی که قرآن خواند و کسی که رعایت  
نکند قواعد تجویدی را در تلاوت عاصی است و آثم



اگر قادر بر نفهم باشد و اگر سلیقه موافقت نکند یا کسی  
 که این علم را داند نباشد بوجوب آیه کریمه لا یكلف الله  
نفسا الا وسعها معذورا خواهد بود و کسی که رعایت  
 کند و قرآن بخواند و قرآن بخواند قرآن در  
 روز قیامت شفیع او خواهد بود چنانچه از حضرت ع  
صلی الله علیه و آله منقولست که گفته بخوانید قرآن را که  
 قرآن در روز قیامت شفاعت میکند و خواننده خود را  
 و کسی که قرآن شفاعت او کند مستکار خواهد بود و نیز  
 فرموده که فاضلترین عبادات امت من قرآن خوا  
 ند است و امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود  
 فرموده که پدرم از آبا و خود از حضرت رسول ص  
 نقل کرده که آنحضرت فرموده که کسی که بخواند قرآن را

و عمل

و عمل کند با آنچه در قرآنست در روز قیامت پدر و مادر  
 او را حله پوشانند که دنیا و مافیها بقیمت کمترین رسته  
 آن حله نیاید و تاجی بر سر او نهند از نور که روشنی آن  
 عجب روشنی آفتاب و ماه باشد در خانه های دنیا پس  
 کما مان شاعیت نسبت بفرزند کافی که او را جزای  
 عمل دهند و نیز امام ع در تفسیر خود فرموده که جمله  
 قرآن مخصوصند بخوای تعالی و نزد یکتا بخوای تعالی هر که ایشان را  
 دوست دارد خدای را دوست داشته باشد و هر که  
 ایشان را دشمن دارد خدای را دشمن داشته باشد فرموده  
 که خدای تعالی دفع میکند از شنونده قرآن بلای دنیا را  
 و آخر خواننده قرآن بلای آخرت را و نیز فرموده که حضرت  
 رسالت پناه ص گفته که بخوانید قرآن را که خدای تعالی



اجر میدهند شما را بعد در حرفی ده حسنه و نیز آنحضرت  
فرموده که هر خدای را اهل هست از خلقان او کشتند که باشند  
آنان یا رسول الله گفت اهل القرآن اهل الله و خاصه و نیز  
فرموده که مؤمنی که قرآن میخواند حکم نخل دارد که بوی  
آن خوشتر است و طعم آن خوب و مؤمنی که قرآن نخواند  
حکد خرمادارد که طعم آن خوربیت و بوی آن تلخ و فاجری  
که قرآن میخواند حکم دیحان دارد که بوی آن خوربیت و  
طعم آن نخل و فاجری که قرآن نمیخواند حکم حنظل دارد  
که نخل است و بوی آن تلخ و از امام زین العابدین علیه السلام  
منقولست که بخوانید قرآن را در مصحف یعنی نظر کنید و بخوانید  
که روشنائی چشم زیاد میشود و عذاب نیز از دین برمیآید  
اگر اهل عذاب بوده باشد و بفعه که قرآن خوانند برکت

در اینجا بسیار می شود و ملائکه با نجا در می آیند و شیطان  
از الجاد دور میشود و آن بفعه روشنی میدهند اهل آسمان را  
چنانکه افنا ب و ماه روشنی میدهند اهل زمین را و چون  
قرآن تمام کند سنت بود که دعا کنند و حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله فرموده که هر که قرآن ختم کند و دعا  
کند آمین گویند بر دعای او چنانکه هزار ملک و نیز فرمود  
که نزد هر خدایی قادر بر یک دعا میستجاست **باب اول**  
در مخارج حروف بدانکه مخارج جمع مخرجست و مخرج  
مکانی را گویند که حرفی از آن متولد شود و مراد از حرف  
حروف هجاست و حروف هجا بنده هجاست نزد قرآنیست  
و نه است و قول ثانی که بیست و هشت گفته اند الف و غیره  
را یکی شمرده اند معبر نیست و مخارج حروف بر قول اصح



در اصح هفده بود مخرج سه حلقه هفت و نه  
 زشتاب عین حار و ست زیدل غین نما

هفده است وقاعه مراحتان مخارج آشت که حرفی را که  
 ازاده امتحان مخرج او نمایند ساکن سازند و غیره را اول  
 او را در آورند و تکلم کند پس هر موضع که آن حرف بدان قرار  
 او اخذ خواهد بود و دیگر بیاید دانست که دندان  
 چند قسم است تا حرفی که دندان داخل در مخرج او را  
 ادا شود پس بدانکه اکثر آدمیان را سی و دو دندان  
 می باشد و بر چهار قسم است **اول** ثانی که جمع ثانی است آن  
 چهار دندان پیش است دو پایین و دو بالا **دوم** رباعیات  
 که جمع رباعیه است و آن نیز چهار است دو زیر و دو بالا  
 پهلوی ثانی یا آن چهار جانب **سیم** نیاب که جمع نابست  
 و آن دندان پشتی کویند و آن نیز چهار است دو زیر  
 دو بالا از چهار پهلوی رباعیات **چهارم** اضراس که آن

ضرس و آن بر سه قسم است **اول** ضوا حک که آن جمع  
 ضاحک **ثانی** آن چهار است دو زیر و دو بالا از چهار پهلوی  
 انیاب **سیم** طواحن که جمع طاحن است و آن دو زده است  
 از هر طرفی که از زیر و سه از بالا و آن چهار پهلوی ضوا  
**سیم** نواید که جمع ناجد است و آن دندان عقل کویند  
 و آن دیک بیست ساکی یا سی ساکی بیرون می آید و آن  
 چهار دندان است از هر طرفی دو یکی از زیر و یکی از بالا از  
 چهار پهلوی طواحن چون این معلوم شد بدانکه

مخرج اول ابتدا از حلقست از جانب قصبه شش  
 و آن مخرج غیر و عا است **دوم** میان حلق است و آن  
 مخرج عین و خا مه است **سیم** آخر حلق است  
 و آن مخرج غین و خا مه است **چهارم** اول بن زبان  
 است و آن در حلقه است که از بطن ادراس

تاز  
جای  
کاف  
حرف  
تیر  
چهار



و آن مخرج قافست با پنجه محاذی و است از کام بالا  
 نیز پنج ذباست و لیکن پایین تر است اندک از مخرج  
 قاف و آن مخرج کافست با پنجه محاذی و است از کام بالا  
 ششم میان ذباست با پنجه محاذی و است از حلق بالا  
 و آن مخرج جیم و شین و یای غیر هلاست هفتم کناره ذبان  
 است با پنجه برابر و است از دندانهای اضراس و آن مخرج  
 صاد معجمه است هشتم آخر پهلوی زباست و آن لام است  
 با پنجه برابر و است از پنج دندانهای بالا چنانچه مشتمل  
 باشد بر ضاحك ناب و زبانه و ثنیه نهم سر ذبان  
 است نزدیک مخرج لام با پنجه محاذی و است از پنج دندانهای  
 بالا و آن مخرج نونست دهم سر ذبانست با عدلهای  
 مخرج نون باندك فاصله با پنجه محاذی و است از پنج دندانهای

و این دو حرف را همی گویند و لهجات عباد هستند  
 از باره که شنی که در میان حلق و زبانش

بالا و آن مخرج دالست و این هر سه حرف را ذلفیه گویند  
 منسوب به مخرج خود که آن طرف زباست از برای آنکه  
 معنی نزلق کناره است یازدهم سر زباست با پنج دود  
 پیش بالا و آن مخرج ط و دال مهمله و تاء مثنی است و این  
 هر سه حرف را فطعیه میگویند منسوب به قطع حجاب  
 اعلی معنی سلف دوازدهم سر زباست با سرد و دندان  
 پیش بالا و آن مخرج ذال و ظاء معجمه است و تاء مثلث  
 و این هر سه حرف را لثوی گویند نسبت به لثه و آن  
 گوشت است که دندانها در آن نشسته است سیزدهم  
 نیز از سر زباست با سرد و دندان پیش زیرین  
 و آن مخرج سین و صاد مهمله است و زای معجمه  
 و این هر سه حرف را اصلیه میگویند نسبت به



فاست از راس شایای <sup>بسط لب</sup> زان که مخرج ایشانست و آن باریکی سر زبان است  
 ز اسفل <sup>بسط لب</sup> ما میم و او غیر مذ <sup>بسط لب</sup> **باب دهم** سرد و دندان پیش بلاست با میان لب  
 از دو کب <sup>بسط لب</sup> میم از بیرون و او امید یزیدین و آن مخرج <sup>بسط لب</sup> **باب نهم** میان دو لب است  
 حالت غنه است از خیشوم <sup>بسط لب</sup> و آن مخرج و او غیر مدی و یای موخه و میم است  
 تنوین  
 با از تری لب خیزد و میم از بیرون و در و لب  
 نیکو مقبوض نشود **شانزدهم** هوای فضای دهان است  
 که آنرا جوف خوانند و آن مخرج الف و واو ساکن  
 ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور است **هفدهم**  
 خیشوم است یعنی سوراخ بینی که غنه ازان بیرون  
 می آید و آن مخرج نون و میم است در حالت اخفای  
 با غنه **باب دهم** در صفات حروف که آن چهار  
 و رخاوة و استفال و انفتاح و اصماتست و هر یک

ازین صفات پنجگانه را ضدیت پس مهموسه صد <sup>۸</sup>  
 مجهول است و حروف مهموسه مجتمع است در کلمات  
 فحه شخص سکت فا و حا و ثا و ها و شین و خا  
 و صاد و سین و کاف و تا و هر چه غیر ازین ده  
 حرف باشد هم مجهول اند زیرا که مهموسه نیستند  
 پس اگر مجهول نیز نباشند اجتماع صدین لازم آید  
 و نفس فروداشتن او از بود و حروف مذکور  
 مهموسه از برای آن گویند که در ادعای ایشان او کمتر  
 به پستی بیرون آید و نفس بند شود و جبهه در لغت  
 او از بلندتر گویند و حروف وی نوزده است  
 مجتمع در کلمات <sup>فاله</sup> خال تو در بصل و غرا چند مطیع  
 و این حروف را مجهول گویند زیرا که در تلفظ با <sup>نشان</sup>





اواز بر داشته شود تا بحدی که نفس بسته گردد و شدت  
 ضد رخوه است و حروف شدیده هشت است مجتمع  
 در لفظ اجد قط بکت هنز و جیم و دال و قاف و ط  
 و با و کاف و تا و حروف بین الشدة و الرخاوة پنج  
 است مجتمع در لفظ لم نرع لام و میم و نون و راء و عین  
 پس غیر حروف حروف سیزده گانه هم رخوه باشد  
 شدت عبارتست از قوت اواز و امتناع جریان آن  
 ایت و حروف مذکوره را شدیده ازان جهت گویند  
 که در مخرج خود سخت میشوند چنانکه در تکلم اواز  
 بلند میگردد و رخاوة سببست است و جریان اواز با سافتی  
 و حروف وی نشان داده است مجتمع در کلمات حسن  
شخص و غیر قط غاض ندی و این حروف را رخوة

از حمة آن گویند که اواز در تلفظ بایشان بسته بماند  
 می آید و نفس جاری شود و اواز کشیده شود و حروف  
 لمر نوع را میان رخوه و شدیده از حمة آن گویند  
 که در تکلم بدین پنج حروف اواز چنان محبس میشود  
 که در شدیده و نه چنان جاری میشود که در رخوة  
 پس میان شدت و رخاوة باشد مستعلیه ضد  
 مستغله است و حروف مستعلیه هفت است مجتمع  
 در خص ضغظ قط و هر چه غیر ازین هفت حرف  
 باشند از حروف تبی مستغله باشد استعلا طلب بلند  
 کردن است و حروف مذکوره را مستعلیه ازان جهت  
 گویند که در تلفظ زبان میل بالا کند و استفال میل  
 پایین کردن است و حروف وی بیست و دو است



و مستطیبه از جهت آن گویند که در تلفظ زبان میل با این  
 کند و مطبفه ضد منفتحه است و حروف مطبفه چهار است  
 صاد و ضاد و طاء و ظا و غیر این چهار و حروف منفتحه  
 باشند اطباق پوشیدن و چسبیدن و حروف مذ  
 کوره را مطبفه گویند بنا بر آنکه در تلفظ با ایشان زبان  
 چون طبعی میشود و کام بالا را که برابر است می پوشند  
 بچسبند بکام بالا و انفتاح کشاده شدن است و حروف  
 دی غیر حروف مطبفه است و آن بیست و پنج است  
 و منفتح از آن جهت گویند که سر زبان در محل تکلم  
 با ایشان از کام جدا می شود و کشوده می گردد و کام بالا  
 را نپوشاند و مذلقه ضد مصمته است و حروف مذ  
 لقه مثل است مجتمع در فترت لب فا و را و میم و نون و کام

پس غیر این حروف را هم مصمته باشند اندلاق ۱۰  
 لغت خفت است و طرف چیزی را نیز گویند و این  
 حروف را مذلقه گویند از جهت خفت ایشان در محل  
 اخراج و صمت در لغت منع است و ثقالت و حروف  
 دی بیست و سه است و این حروف را مصمته از جهت آن  
 گویند که منع باشند از ترکیب یعنی منع است در کلام  
 عرب صیغه رباعی مجرد و صیغه خماسی مجرد که هر حرف  
 وی مصمته باشد و هیچ حرفی از حروف ضد وی که  
 مذلقه است در نیاشد از جهت ثقاله و ازین جهت اصحاب  
 لغت لفظ عجم و عسطلوس را عجمی گفته اند زیرا که هر  
 حرف و ث این دو صیغه مصمته اند و هیچ حرفی از حروف  
 ضد او که مذلقه است در ایشان نیست پس هر یک از



حروف تهمی باید که منصف به پنج صفت ازین ده صفت  
 باشد تا ارتفاع ضدین با اجتماع ضدین لازم نیاید  
 و آن صفاتی که ضدیت با صفات متقدم ندانند  
 و لازم نیست که هر حرف تهمی داشته باشد شراست  
 اول صغیر و آن خاصه صاد و سین و زامت و صغیر  
 است که دست و مراد درین مقام اوازی بود که از  
 میان دندان جاری شود و دوم قلقله است و قلقله  
 در لغت جنبانیدن مخرج حرفست و حروف وی  
 پنج است مجتمع در قطب جد و ایشانرا حروف قلقله  
 ازان جهت گویند که در حال سکون مخرج ایشان بچینند  
 و متزلزل شود سیم لین است و لین نرمی است و حروف  
 منصف بوی دواست و او ساکن ماقبل مفتوح و بای

ساکن ماقبل مفتوح و این هر دو را لین ازان جهت گویند ۱۱  
 که در تلفظ ایشان اواز بزمی حاصل شود چهارم الخاف  
 و الخراف در لغت میل کردنست و حروف وی لام و ر  
 و ایشانرا مخرج ازان جهت گویند که در تکلم از مخرج خود  
 میل بکناره زبان کند یا بجهت آنکه سر زبان بجانب درون  
 کلام میل کند پنجم تقشی است و تقشی پهن شدن و منشر  
 کشتن است و حروف وی شین است و پس از و محققین  
 ازان جهت که در مخرج پراکنده و منشر می شود تا غایتی  
 که مخرج طامیرسد مشتمل است طاله است و استطال  
 طلب درازی کردنست و حروف وی ضا د است  
 و پس از آنجهت که در مخرج درازی شود تا غایتی که مخرج  
 لام میرسد یا آنکه در کفتن درازی دارد و تلفظ بوی



مشقت تمام داده **باب سیم** در بعضی از احکام تجویدی  
 بیاید انت که حروف مستقلة در قیاس یعنی بازگشت  
 و هر بار یک باید گفت و تخفیف یعنی گفته گفتن پنج یک  
 ازین حروف جایز نیست مکرر ای مفتوح یا مضمر مثل  
 ينصرک و نکر و مکرر ای ساکن ما قبل مفتوح یا  
 مضمر اعم از آنکه در اصل ساکن باشد یا در وقف ساکن  
 کرد اینم مثل واخض و سقر و مکرر ای ساکن ما قبل مکسور  
 بشرطی که کسر عارضی باشد مثل ارجعوا یا منفصل  
 باشد مثل ام ان تا بوا والذی ارتضى و بشرطی که بعد از آن  
 واسطه در کلمه راجی فی استعلا باشد و اگر چه کسر ما  
 قبل اصلی باشد و این حروف استعلا هفت گانه انچه در  
 قرائت بعد از لام ساکن ما قبل مکسور وارد شده میفایده

سه است ضاد در رسم موضع ارساد المن حادث الله مر ۱۲  
 سورة قومه و مرصاد اللطافین در سورة نیا و لیا المرصاد  
 در و الفجر و طاهریکوضع فی قرطاس در سورة انعام و فاء  
 در دو موضع من کل فرقه در سورة قومه و کل فرق کما  
 العظیم در سورة شعور و در فرق خلافت بعضی ترفیق  
 گفته اند ان جریمه آنکه حروف استعلا بین مکسور است پس  
 با در میان دو کسر واقع باشد و حرف استعلا مانع  
 نتواند بود پس ترفیق باید کرد و بعضی تخفیف گفته اند  
 بتأیید قاعده مذکوره مکرر ای ساکن ما قبل ساکن غیر ی  
 ساکنه ما قبل مفتوح و مضمر مثل البحر و العصر در وقف  
 مکرر ساکن ما قبل ساکن مسکون که فاصل حرف استعلا  
 باشد مثل مصر و عین القطر و بعضی از علماء قراءه در  
 صورت ترفیق گفته اند و شیخ محمد جذیری در کتاب



فصل ششم که من امر مصر تفخیم اختیار میکنند و هر قطره  
 نظر الوصول و عملا با اصل مکرلام الف کما فی کتبت  
 مقدم او مفتوح یا مضموم باشد مثل ان الله و وجه الله  
 قرابت جمیع قرا و طبع چنان است لام الله مکرلام مفتوح  
 که مقدم بروی صاد یا ط یا ظ واقع باشد بشرطی که حرف  
 ثلثه مفتوح باشد یا ساکن مثل الضم و یصلون و طلاق  
 و مطلع و ظلم و اظلم و در قرائت نافع بر ذایت در شائر  
 طریق مصرعین و در شاعران حکم علیحدہ دارد زیرا که  
 هر دای که ما قبلش کسر یا یا ساکن باشد ترقیق میکند  
 خواه را خود مفتوح باشد و خواه مضموم و اگر ما قبل را  
 ساکن باشد و غین یا یا باشد و ما قبل ما قبل مکسور باشد  
 همان حکم دارد الا کما فی کما کن فاصل حرف استعلا  
 باشد و از حروف استعلا خارج کرده و اگر درین

صورت را مبنی و مفتوح باشد ذکر او مستر و مثال اینها ۱۳  
 لا افع و جہ است و بلند هید شاطی تفخیم ارج است و اگر  
 بلند را اگر چه بواسطه باشد حروف استعلا واقع شود  
 مثل صراط و فراق فخم باید کرد و باقی حروف استعلا هر  
 قی اند فقه جمیع قرا و حروف استعلا سبعم مفتوح اند و کثرت  
 غلیظ باید گفت و بار یک گفتن طبع یک جایز نیست و از حروف  
 استعلا پنجم منصف بصفت اطلاق باشد تفخیم زیاده باید  
 کرد و صحیح در الف آنست که اگر مقدم بروی حرف استعلا  
 یا یا لام است یا جلا لم بشرطی ما بقا معلوم شد تفخیم الف  
 باید کرد و اگر ما قبل وی یکی ازین حروف نباشد ترقیق  
 باید گفت و حروف مجهول و شدید و شدت و  
 جهنمای باید آورد خصوص جیم که اگر ملاحظه نکند



مشبه بپشتین شود چنانکه بعضی عربان گویند و هم چنین  
باقی صفات حرف ذی زحمت باید کرد تا مشبه بیک  
یکر نشود و ناچا است از بیان اقله حروف قطب جدا  
که ساکن باشند و اگر سکون وقفی باشد اظهر باشد مثل  
یقلون و من باق و یطهرون و لا مباح و ربوة و لا  
سباب و الفجر و خروج بهیج وید خرون و بس المهاد و  
باید کرد از تقلقل باقی حروف یحیی و ان حرکت ایشان  
کافی که ساکن باشد خصوصاً نون انعمت و غیر الغضن  
والام جعلنا و باید دانست که راصل حیت تکرار دارد  
و اگر شستن با نونیک نگاه ندارد و مکرر کرد و خصوصاً  
کافی که مشدود باشد مثل الرحمن الرحیم و مکرر تکرار الحن  
است و جایز نیست و واجب است می تواند بود که ملاحظه

نماید و تکرار نکند که نماز باطل شود و ناچا است بجای ۱۴  
از مردن شدت کاف نامشبه نشود بکاف فارسی  
چنین است با تا مشبه نشود بیای فارسی و ازین عیبها  
کافی خلاص تواند که هر حرفی تمکین تمام در مخرج خود  
دعد و تلاوت و مشق بسیار بسیار نماید **باب چهارم**  
درهای کنایه وهای کنایه هر جایست که ضمیر مفرد غایب  
باشد مثل فیه وله ویر وعلیه وضرره وفعلاه و اجنباً  
و هاله پس اگر ماقبل و ما بعد وی هر دو متحرک باشند  
مثل به انساء وله الامر جمیع قرا متفق اند در حله و اگر  
ما قبل و ما بعد وی هر دو ساکن باشند مثل منه <sup>مه</sup>  
و علیه الله هیچ يك از قرا صد نکند و اگر ماقبل متحرک  
و ما بعد ساکن باشد مثل به الله نیز هیچ کس صد نکند



و اگر ما قبل ساکن باشد و ما بعد متحرک مثل فیه ملک  
و علیه انشاء واجتباء و صلاء الی صراط جهنم صلیکند  
مگر این کثیر که از فصل ضو اند و حفص که راوی عاصم است  
موافقت کرده با وی در فیه مهانا در سوره فرقان و  
باید دانست که بعضی از احکام مذکور در بعضی از الفاظ  
مخصوصه مثل بوده و نوله و اوجه و برضه و نوله و  
نصیه و یاته چنانکه در مرکب مطوله مذکور است و در  
در اینجا مناسب نیست **باب پنجم** در مدّ یعنی کشیدن  
بدانکه مدّ سه است الف و واو ساکن ما قبل مضمر و یاء  
ساکن ما قبل مکسور و مدّ برده و کوفه است طبعی و غیر طبعی  
و طبعی عبارتست از امتدادی که حاصل است ذات  
حروف مدّ بر بقدر تلفظ برایشان مثل الف قال و یاء

و یاء قبل و مثال هر سه مانند او ذینا و علای قرأت یک ۱۵  
الف تقدیر بر کرده اند و این یک الف مدّ طبعی و آنرا اصلی  
و ذاتی نیز گویند و غیر طبعی عبارتست از زیادتى این  
امثلا و بابت مدّ و قصر که در کتب قرأت ذکر میرود  
و مراد از آن مدّ این نوع است و آنرا مدّ فرعی و عرضی نیز  
گویند و قصر عبارتست از ترک این زیادتى و ابقاء مدّ  
طبعی و زیادتى امتداد و لا بد است از سبب و سبب لفظی  
و باشد یا معنوی و سبب لفظی دو چیز است غرض  
ساکن و ساکن ممکن نباشد الا بعد از حروف مدّ و  
لازم باشد یا عارض و هر یک مدغم باشد یا مظهر  
ساکن لازم مدغم دایه و لا الضالین و الجاهلون و مظهر  
کاف و صاد و قاف و میم و نون و یس و القراء و نون



२७

51

استغفار

7.

...



وسوء و معی و جی ان بتو و لتو و این را مد متصل  
و واجب خوانند اگر چه در مد قصر که عبارت از مد طبع  
باشد و از دقتش اما تفاوت در میان قرعست و غیره  
صاحب تلخیص و جمعی بجهان مرتبه تفاوت طول هم  
و درش و حزنه باشند و در و ترازیان قانون و این کثیر  
و ابو عمر و ابو جعفر و یعقوب و غیره شاطبی و تبع و تفاوت  
بد و مرتبه است طولی از برای و درش و حزنه و وسطی  
برای باقیان و جمعی در عمل برین نیست از برای آنکه  
اضبط است پس بد مذکوب شاطبی مدعاهم و ابو عمر و یکی  
و اگر در دو کلمه مجتبع شوند هن و حروف مد مثل با  
انزل و قال آمنت فی انفسهم و هو لا و یا آدم و این را  
الله و به امر مد منفصل خوانند و بسط نیز گویند

و مد جائز نیز خوانند و درین فرع این کثیر و ابو جعفر ۱۷  
سوس را غیر از قصر ناسد که عبارت از مد طبیعی  
و یعقوب و دودی و اباقالون و وجه باشد یکی مد  
قصر و طریق بیشتر از برای دودی و اصل عراق که در تلخیص  
گفته مراد دور است و قصر از ن و اید شاطبی است اگر  
در مثل صورت مذکور به جای حروف مد هر دو حرف  
این باشد و او و یاء ساکن است که مسبوق باشد  
بفتح پس اگر بعد از ایشان هن باشد متصل با ایشان  
کلمه مثل و شیء و سوء در حالت وصل بغیر از قصر باشد  
ان برای هم الا و درش که طول و توسط کند و در حالت  
وقف طول و توسط و قصر است از برای هم مکرر شدن  
که طول و توسط کند و اگر بعد از ایشان ساکن باشد



یا لازم خواهد بود یا عارض و بر هر تقدیر یا مشد و خا<sup>ط</sup>  
 یور یا نه اما لازم غیر مشد و حرف غین است در فاقه  
 میسر و شورری که حرف لاین را جاری مجرای حرف مد  
 داشته اند <sup>نقل</sup> مد مطول کردند برای هم قرائت و مد توسط  
 بین کردند اندا آن برای هم بنا بر آنکه اگر چه ساکن لازم است  
 اما شرط حرف لاین است نه حرف مد و اول یعنی طول  
 مد مذنب این مجاهد و جمعی از قرائت و ثانی یعنی توسط  
 مذنب ابو الطیب عبد المتعم بن غلبون و پسرش و جمعی  
 از قرائت و این هر دو وجه بخاندند نزد جمیع مصریان  
 و مقایسه آن برای هم قرائت لازم مشد و در حرف مست<sup>ط</sup>  
 قرائت این کثیر هائین و آن نا الذین و همین دو وجه  
 بطریق مذکور برای در کلین باشد و اما ساکن عا<sup>ضی</sup>

غیر مشق و اللیل و المیت و الحسنین و الخوف و الموت و ۱۸ مشد<sup>م</sup>  
 الطول در حالت و قف با ساکن یا با شام در لفظ اش<sup>م</sup>  
 آن جایز باشد و همان طول و توسط و قصر جایز باشد  
 از برای هم و هر رسم و حیدر شاطیبه هست و هر که نفی  
 این وجه از شاطیبه میکند استعداده فهم شاطیبه نقل<sup>م</sup>  
 و طول مذنب ابو الحسن علی بن بشر است و اصحاب و  
 و توسط مذنب اکثر محققان و اختیار حافظ ابو  
 عمرو دانست و شیخ محمد جذری در نشر فرموده است  
 که تحقیق درین مقام آنست که این هم وجه درین جاه  
 روانا شد الا از برای کسی که در حروف مدین باب  
 اشباع کرده اما از برای کسی که در اینجا تصر کرده اینجا  
 بغیر از تصر نباشد و اگر در اینجا توسط کرده در اینجا



بغیر از تو سطر و قصر جایز نباشد خواه اعتبار به عرض کند  
و خواه نه و عارض باشد مثل الليل لیا سالیل برای کیف  
فعل یا غیر لفظی در آید غام کین و هر سه وجه طول و تقسط  
و قصر در وی جایز باشد اما سبب معنوی قصد  
مبالغه در تنقی است و آن سبب قلی معصومه میسر  
به است و هر چه در نزد قرأ ضعیف است و آن  
برای حمزه وارد شده است و ناخبر است مد تعظیم  
در مانند لا اله الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا انت  
و از برای اصرار منفضل وارد شده است در  
بعضی از کتب قراوت و التمجید است مدام بالغنی  
در الاء قصد به از برای حمزه مانند لادیب و لاجرم  
ولا شئت و لا مود و لا مبدل و لا معقب معلوم شد

که شرط

که شرط مد حرکت مد است و بیش موجب پیش شرط ۱۹  
گاه باشد که لازم باشد مثل اولئك و آية و كاه عارض باشد  
مثل ملجا در حالت وقف یا غیر اصل باشد مانند انتم  
نزد آنکه فصل میکند بین اطرین بالف و كاه ثابت باشد  
و كاه مغیر مثل قی و یضی و السوء در وقف حمزه و كاه قوف  
باشد یا آنکه حرکت ما قبلش از جنس او باشد و كاه  
باشد یا آنکه حرکت ما قبلش نه از جنس او باشد و هم چنین  
است سبب مد کاهی لازم باشد مثل الح جونی و اسر  
و كاه عارض باشد مثل النجوم مستحرات در حالت انفا  
و وقف و كاه معتبر باشد مثل لم الله و هو ان کستم در حالت  
وصل صراحت برای هم و دیم از برای هم ابو عمرو و كاه  
قوی باشد و كاه ضعیف و اقوی از آنست که لفظی باشد



و اقوی لفظی آنست که ساکن باشد با هم متصل و اقوی <sup>ک</sup> آنست که لازم باشد و نزد بعضی ساکن مدغم اقوی است  
از مظهر یا ساکن عارض اقوی است از منفصل و منفصل  
اقوی است از سببی که مقدم باشد بر حروف مدغم و <sup>ضعیف</sup>  
عده این است و کفتم سبب لفظی اقوی است از معنوی اثر  
جهت آنکه مجتمع علیه است و ساکن اقوی است از غیر متجاوز  
مد در آن قایم مقام و ازین جهت عدم تکرار در منطق  
تفاوت در آن نیست و متصل است بهمین دلیل  
و متصل اقوی است از منفصل از برای آنکه مدش مجتمع  
علیه است و اگر چه متفاوت است از جهت آنکه در منفصل  
قصر نیز وارد است و منفصل اقوی است از هم مقدم  
بر حروف مد از برای آنکه انا آنکه مختلفند در مد بعد

یعنی انچه  
نیز اقوی است

از هم متفقدند بر مد منفصل پس هرگاه شرط و سبب مجتمع ۱۰  
شوند با قوت و لزوم مد لازم و واجب شود و هرگاه که  
یکی مختلف شود یا هر دو ضعیف باشند با شرط مغیر یا  
عارض شود و سبب قوی نباشد مد ممتنع باشد البته در هر  
گاه که یکی ضعیف باشد یا سبب عارض شود یا مغیر مد و  
قصر جایز نباشد و برین قواعد چند مسئله و تنبیه متفرع  
می شود اول مانند خلوا الی جایز نباشد از برای ضعف  
شرط باختلاف حرکت سابق و ضعف سبب با نقصا  
جایز نباشد مد مانند سئ و سوء و اگر چه در بعضی احوال  
است اما خاصه از برای درزش در همه حال از برای قوت  
سبب با اتصال همچنانکه جایز است مد عین و هاتین در <sup>این</sup> حال  
و مد مانند الموت و اللیل و وقف از برای قوت سبب <sup>ک</sup>



در مانند انتم داینا و انزل در مذهب فاصل اخلاقیست  
 بعضی اعتبار بشرط کرده اند اگر چه عارض است از برای انکم  
 بعد از وی عمره متصل است و قوت دارد پس از باب  
 مد متصل باشد نظیر این اعتبار عارض اعتبار عرض  
 ابد است در مانند اندر نه همان جهت قوت سکون کم  
 بعد از ویست در مذهب از نزق و این مذهب جماعتی است  
 و ابو عبد الله بن شرح در کتاب کافی بدین نص کرده است  
 و ظاهر کلام تیسر در مثل ما انتم است و عبد الواحد مالی  
 در شرح تفسیر در باب اهل بیتین من کلمه که الحاکم ابو عمرو  
 میگوید که قالون و هشام و ابو عمر بدخلوها کفنه است  
 فعلى هذا يلزم المذهبين المحققين والمبينة الا ان مذهبنا  
 اطول وهذا السورى اقصر ومد قالون والدورى وسط

و کلمه

و کلمه من قبل المذهب المتصل و بنیاده مد از طریق کافی بر است ۲۱  
 خود خوانده ام اما جمهور بر شا میان و مصریان و مغان  
 و عراقیان بر عدم اعتبار اند الف فصل را و مثل اند  
 از برای رهش معارضت با انکم سبب اینجا ساکن است  
 و سکون از هم اقول است و اگر کسی را اراده تحقیق تحقیق  
 به ازین باشد کتاب فتح محمد جذری را مطالعه کند  
**بالشهر** که سبب مدان صفت خود متغیر شود  
 ساکن مد و قصر جایز باشد بنا بر لقاء عارض و اعتبار  
 آن مردم و مذاهب قوی است و هر دو نظر صحیح و معقول  
 است و بهر دو وجه خوانند ایم و اول را رجحان است نزد  
 جماعتی از ائمه و محبت ایشان آنست که مد اکثر مد  
 با اصل کرده است و قاصر معاملة باللفظ و معامله



با اصل اولی و اقیس است و تحقیق درین باب آنست که  
 گوئیم که اگر اثر سبب باقی نیست مثل جاء امرنا در قراءت  
 ابو عمر و لم الله در قراءت هم قضاوی باشد و اگر باقی  
 مثل هلاک ان در روایت بنی و قانون ملاولی باشد  
 تا موجود بر مفرد مخرج باشد و بعضی از شرح شاطیبه  
 در مثل این توسط را بر اعتبار کرد اندر لغات الجانیین  
 و قیاس بر مسکون کردند و این قیاس صحیح نیست و فرق  
 میان عروض موجب و تغییر آن واضح است و خواهد  
 آمد در آخر ان شاء الله **تابع** از برای ابو عمر و هلاک ان کنتم  
 خوانده شود در وجه قصر من فصل و تقدیر کنند که هر  
 اولی بخند و فست چنانچه مذکور است و جهت این  
 در هر ما قصر باید کرد از جهت انفصال و در اولان

دو وجه است از عروض حذف و اعتبار بهارض باشد ۲۲  
 در وجه مد من فصل اولان البته مد باید کرد و جایز نیست  
 مد ها یا قصر و لاوان از برای آنکه خالی از آن نیست  
 که اولان را متصل می نکانند یا من فصل اگر من فصل  
 گیرند یا مد ها اول باید کرد و یا قصر ها قصر و اگر متصل  
 گیرند اول یا قصر ها مد باید کرد پس ح مد ها که انقصا  
 منفق علیه است با قصر و لاوان که اتصالش مختلف  
 فیه است و جبری نداشته باشد پس بغیر از سه وجه در  
 جمع ابو عمر و صحیح نباشد **خامس** هرگاه که خوانده شود از  
 برای ابو عمر و ها انتم ها اولان و تقدیر کنند که هر ما  
 از برای تنبیه است پس در وجه مد من فصل جایز باشد  
 و وجه در ها انتم بنا بر تغییر طرح در وجه قصر من فصل



جایز نباشد الا قصر در هر دو مد ما انتم و قصر هر دو  
جایز نباشد ان برای آنکه وجهی ندارد سایر هر گاه که  
صل کنند الم فاتحه آل عمران را بلفظ جلد که در یای میم  
ان برای هم قرآن مد و قصر جایز باشد باعتبار استصحاب  
حکم و اعتبار بعارض و هر دو وجه از آنکه منصوص است  
مسئله در هر عمل با قوی السکن و درین باب دو شبهه  
اول هر گاه که وقف با سکن یا با شام کنند بر معانی  
یشاء و یضی و لکن قصر در حق اصلا جایز نباشد  
تا اگر چه صادق است بر وی که سکون وقف است  
و همچنین توسط جایز نباشد ان برای کسی که مد  
وی در اصل اشباع است بلکه عکس جایز باشد یعنی  
اگر کسی در مد مرتبه توسط باشد که مانند مذکور است

وقف کنند اشباع تواند کرد تا اشغال سبب اصلی کرده ۲۲  
باشد یا تقویت سبب عارض پس اگر قاری وقف  
کند سکون ان برای عاصم مثلا بر علی الشارح خالی از آنست  
که اعتبار بعارض میکند یا نه اگر نکند مثل حالت صل  
باشد یعنی هر چنان باشد که بر مانند حساب و کتاب  
از برای در هر حالت وقف سکون قصر کرده باشد پس  
مرتبه توسط نگاه دارند و اگر اعتبار کند بعارض توسط  
زیاده کند و بحال اشباع رساند و همچنان باشد که  
بر کتاب و حساب زیاده مد وقف کرده باشد پس  
در مثل یشاء پنج وجه جایز باشد اسکان با توسط و اشباع  
و اشام و چنین و در میان توسط فقط و در مثل من الشارح  
وجه باشد اسکان با توسط و اشباع و درم با توسط



و در مثل سيفك الدماء و حی و فی و وجه باشد اسکا  
 با توسط و اشباع تا مل فانها و قیقه و اگر درین صورت  
 برای درش و قی بسکون کند بغیر از اشباع جائز نباشد  
 از برای آنکه مرتبه روی در مد اشباع است و سبب  
 مد متغیر نشده بلکه سبب هر سکون تقویت زیاد  
 کرد پس در مانند اشباع اول رسم وجه باشد اسکا  
 و اشباع و هر دو رسم با اشباع و در من الساعه در وجه  
 باشد و در سيفك الدماء و یک وجه ثانی هرگاه که وقف  
 کند بر مشد مثل حروف و دواب و تبر و نوز  
 مشد دوم چنین و اللذین و هاتین و هاذان و اینها  
 اللذین مقتضای اصلق ائمه ان است که فرق نباشد  
 در قدر این وقف و وصل و اگر در وقف بنیادتی

بر قدر مد وصل قایل شوند و در نباشد چه بعضی از ۲۴  
 ائمه قایل شد اند بنیادتی مد مشد و بر غیر مشد  
 و در الم مد و در با بدیم زیاده بواسطه تشدید پس  
 این حرف خود اولی باشد از جهت اجتماع والله اعلم  
**باب هشتم** در ادغام یک آنکه ادغام بر دو قسم است  
 کبیر و صغیر کبیر آن بود که اول از مثلین یا متقاربین  
 یا متجانسین منفرک باشد اول ساکن گردانند و در  
 دوم ادغام کنند و این قراءت ابو عمر و یعقوب باشد  
 و عاصم ازین جمله دو کلمه را ادغام کند یکی قال ما مکنی  
 در سور کهف دوم لا تا ما در سور یوسف و در لا تا  
 اشعاع لازم باشد و اشعاع درین موضع بهم رسانید  
 لیه است بعد از اسکان حرف مضوم پس بنابر اشعاع



ادغام کلمات متما از غام ناقص باشد و ادغام صغیر است  
 که اول از مثلین یا متجانسین یا متقاربین ساکن باشد  
 او را در دوم مرج کنند و این برد و قسم است یکی متفق  
 علیه و یکی مختلف فیه اما متفق علیه دو مثل است که هم  
 میرسد و اول ساکن باشد خواه در یک کلمه باشد و یک  
 مثل بدو کلمه و وجه و خواه در دو کلمه مثل فا ضرب بعضا  
 و اضرب به و ریخت تجاذبهم و قال بهم مرض الکما علی کاد  
 حرف ملد باشد که اوقات ادغام نشاید کرد مثل فی یوسف  
 فی یوم و قالوا هم و آمنوا و عملوا و اگر حرف یون باشد  
 نیز ادغام باید کرد مثل عصا و کف و یا لکن در قرآن  
 عظیم بیا نرسیده و آن متفق علیه است ادغام ذال از ذر  
 ظا مانند از ظلی و ذال در تاما مانند قد تبین و تاء

تانیث

تانیث ساکنه در ذال و طاء مثل انقلت دعواه و قالت ۳۵  
 طائفة و طاهر تا مثل احطت و لبسطت و فرطت و  
 فرطتم لیکن بیان اطباق طاء در اشیا مذکوره لازم  
 باشد و در ابقا صفت استعلاقاف در لام تخلقکم  
 من ماء معین در و المرسلات و دینار آن خلافت  
 در و وجه جازین و معول است و ذهاب اول است و  
 لام بل و قل و قل در لام و در لام مثل بلها و بل ربکم و قل  
 لهم و قل ربکم و قل لک و لام خل در قرآن عظیم بیا نرسیده  
 اما آن مختلف فیه عاصم ادغام نکرده و در روایت  
 الاثار در ذال و یلمح فلک در اعراف و ببار در میم  
 در رکب معناه در سوره خود و نون طس و و کانه  
 در میم و در روایت بکوا ادغام کرده نون یس در و القرآن







حکم هر جا که واقع شود و لام بفعل مجزوم در ذال ساکنه مثل  
 من يفعل ذلک هر جا که باشد و ذال ساکنه نزد تا و آن  
 در دو موضع است در سوره آل عمران و من یرد ثواب  
 الدنیا و من یرد ثواب الآخرة و ذال ساکنه نزد تا و در قیید  
 در سوره طه و در عدت در سوره غافر و دخان و ثا  
 ساکنه در تا در کثرت و لبتیم هر جا که بیاید و در ان رتبه  
 در سوره اعراف و ذخرف و ذال ساکنه و ذال در  
 که بعض ذکر در اول سوره می یور پس عاصم آنچه مقدم  
 ذکر کرده شد از مسایل مختلفه ادغام میکند و باقی  
 این مواضع همه جا اظهار میکند والله اعلم **باب هفتم**  
 در احکام فون تنوین و فون ساکن تنوین و فون ساکن  
 چون بحروف می رسند محکو مرتجعا حکم کردند اظهار

و ادغام و قلب و اخفا اما اظهار نزد حروف حلق ۲۷  
 که آن هنر و عا و عین و حاد و عین و خاست مثل نیان  
 و من آمن و عذاب الیم و ینھون و من عاد و جرفها  
 و انعمت و من عمل و سمیع علیم و تخشون و من حکیم حمید  
 فسیغضون و من غل و عفو غفور و المنصفه و من  
 خلق و علیم خبیر و اظهار درین حروف از جهت بعد  
 مخرج ایشانست بخرج فون و ابی جعفر بخلاف غنة و مینی  
 از نافع نزد غین و خا اخفا غره اند و استثنا کرده لفظ  
 منصفه و فسیغضون و ان یکن غیرا و اما ادغام  
 نزد حروف یرملون باشد در لام و از فی غنة و در باقی  
 غنة مثل من یشاء و یجی یفشاء و من یربهم غفور رحیم  
 و من ماء مهین و من لدنه و هدی المتقین و من



وال غشاة لهم ومن ناد وعاملة ناصبه اما در کلام  
 از ابی جعفر غنه فعل گرداند و در واد و یا از خلف کرد  
 حزم است عدم غنه منقولست و بعضی از ابی جعفر نیز  
 گفته اند و صاحب تیسیر نیز از یرملون اخراج کرده  
 زیرا که داخل در ادغام مثلین است و فی الواقع چنین  
 اما ظاهر در آنست که مراد قوم ذکر مطلق مدغم فیه تنوین  
 و نون ساکن است پس این هنگام ذکر نون در حرفی  
 یرملون ناچار باشد و اگر مراد ذکر ادغام ایشان باشد  
 در غیر درین هنگام ذکر نون وجهی ندارد اما ادغام در  
 حرف یرملون بواسطه قرب مخرج بود و ذهاب غنه  
 در لام و را بر اسطه شدت قریبت و اگر نون ساکن بود  
 در یک کلمه جمع شود آن در قرآن عظیم چهار لفظ داشت

شده و او دو موضع قنوان و صنوان و یاد و موضع دیا ۲۸  
 و بنیان اظهار باید نمود زیرا که اگر ادغام کند مشبه  
 بمضاعف شود اما قلب کامل باشد که نون ساکنه میسر  
 کلمه یاد و کلمه و تنوین در دو کلمه بیار بسند مثل انبسم  
 مکن باء و سمیع بصیر که ح نون و تنوین منقلب میسر  
 و چون منقلب شوند اخفا بر با غنه باید کرد قلب  
 از جهت آنست که میم مواخی نون است در غنه و صفه  
 بین بین و جهر و استفال و افتتاح و انزال و مشار  
 باست در مخرج و صف جهر و استفال و افتتاح اما  
 اخفا نون باقی حروف می است و آن شانزده حرف  
 می ماند که آن تا و ثا و جیم و دال و ذال و ز و سین  
 و شین و صاد و ضاد و طائفا و فا و قاف و کافست

از کلام در یرملون

بقلب و ف

در بعضی از کلمات  
 و صفی نشین  
 یا و فراه و عین و عین







نمود مثل لمؤمنوا عليهم غیر المغضوب علیهم و در واد  
و فاما الغمر در اظهاری باید نمود مثل علی قلوبهم و علی  
سمعهم و علی ابصارهم فهم لا یفقهون و الله اعلم  
**باب هشتم** در وقف و وقف در لغت بند کردن  
و بریدن است و در اصطلاح قرار بریدن کلمه است از  
بعد وی و درین باب دو فصل است **اول** در بیان  
احکام وقف چون قاری را ممکن نیست که تمام یا  
سوره را بیک نفس تواند خواندن لاجرم اختیار  
باید نمود جهت استراحت نفس و تعیین حسن ابتداء  
بعد از آن و وقف منقسم بر چهار قسم است وقف  
تام و کافی و حسن و قبیح وقف تام آن است که کلمه  
موقوف علیهم را تعلق با بعد نباشد نه از روی معنی

و نه از روی لفظ مثل وقف بر مالک و مرالدین <sup>۳</sup> ابتداء  
بایاتک نعید و وقف بر اولادک هم المفلحون و ابتداء بآن  
الذین کفرو تام آن جهت آن گویند که سخن تمام است  
و مخاطب را انتظار نیست پس در اینجا وقف توان  
کرد و بما بعد ابتداء توان نمود و وقف کافی آن است که کلمه  
موقوف علیهم را بما بعد تعلق باشد از روی معنی نه لفظ  
مثل وقف بر ما در قناعم ینفقون و ابتداء به الذین یؤمنون  
و وقف بر من قبلك و ابتداء به و الاخرة و کافی از برای  
آن گویند که در وقف خوبست و مخاطب را کافیست  
و ابتداء بما بعد آن جایز است و وقف حسن آنست  
که کلمه موقوف علیهم تعلق با بعد داشته باشد از روی  
و حسن از جهت آن گویند که معنی مفهومی است و نفس



در ضیق آمد و وقف بدان حسن و مفید است اما ابتدا  
 بما بعد آن جایز نیست مثل وقف بر الحمد لله وابتدا بر  
 العالمین مگر آنکه رؤس آی که ابتدا بما بعد آن جایز است  
 و وقف بر سر آیات سنت بود بنا بر روایت که دارد  
 از ام سلمه رضی الله عنها که گفت حضرت رسول ص در حین قرائت  
 بر سر هر آیه وقف میکرد چنانچه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم  
 پس وقف میکرد پس ابتدا میکرد بالحمد لله رب العالمین  
 پس وقف میکرد و برین قیاس تا آخر و وقف قیاس است  
 که معنی مقهور شود مثل وقف بر بسم الله اعلم یا بر مالک  
 ان مالک يوم الدين و قیاس آنست که گویند از جرعه عدم  
 فهم معنی و عدم فایده و برین قسم جایز نیست وقف  
 نمودن مگر بضرورت مثل انقطاع نفوس و تبیین حقیقت

قرآنی و ابتدا بما بعد نتوان کرد بلکه اعاده مقدم باید ۳۱  
 نمود و در قرآن عظیم هیچ موضع نیست که وقف بر آن  
 واجب باشد یا وقف بر آن حرام باشد چنانچه در کتب  
 مبسوطه مقدر شده و شیخ محمد جزدی در نشر تفریح  
 بیان کرده و در مقدمه نیز گفته که و لیس فی القرآن من  
 وقف واجب و لا حرام غیر ما لم یسبب والله اعلم **فصل**  
**در بیان وقف بر آخر کلمه و کیفیت آن بدانکه**  
 وقف را در کلام عرب وجوه متعدد است و مستعملان  
 وجوه نزد قرآن و جهات سکون و این اصل است و در  
 و اشام و بدل و نقل و ادغام و حذف و انساب و الحاق  
 اما الحاق عبارتست از هاء مکت که لاحق کلمات میشود  
 مثل قیمة و مئة در قرآن است بعضی قرا مثل یعقوب و اشام



عیار است آن یا آتی که در وصل محذوف می باشد مانند  
وال و واق در قرائت این کثیر و حذف عیار است  
از یا آتی که در وصل ثابت می باشد و آن یا آت  
و واید است یسر و الی اللغ که در کتب قرائت در باب  
و واید مذکور است و ابغام و نقل است که در باب  
وقف حرم می باشد بر هرات مثل قرو و ونسی و شی  
و س و الخب و الم و ابدال در سه نوع می باشد اول  
اسم منصوب منون غیر مؤنثه که تنوین آن در  
بدل میکنند با الف مثل احلادی و اسم مؤنثه بیا که  
مذکور وقف آن را بدل میکنند با مثل رحمة و نعمه  
ابدال هج و در مثل یثاء و غیره بحرف مد در مذنب  
حرم و هشام و در این باب ازین وجوه مذکور جمیع

مقصود نیست بلکه مقصود اسکانست و در و اشما ۳۲  
اما اسکان اصلست در وقف بر کلمات که در وصل  
متحرک باشد از برای آنکه معنی وقف ترکست و قطع  
و دیگر آنکه وقف ضل مبتداست پس هم چنانکه ابتدا  
مخصوص است بحرکت اصل است که وقف مخصوص  
باشد بسکون و در عبارات است از نطق ببعضی  
حرکت موقوف علیه و آنچه فقیران استاد خود یاد  
دارم اعطاء ثلث است و ترك ثلثین و بدین شعر  
کلام حافظ ابو عمر و دانی که در تیسر گفته که حق بدی  
معظمها و اشما عبارتست از امتیازت بحرکت موقوف  
علیه بعد از آنکه آنرا ساکن کرده باشند و از آن  
که فرق نیست میان وقف بسکون و اشما الا بحرکت



عضو یعنی ضم شفتین و آن است که اندامی را در آن می‌نهند  
 کرد و ازین است که هر چه می‌گردد و وقف با ساکن جایز است  
 از طول و توسط و قصر در اشقام نیز جایز است و در هر  
 که بعضی حرکت هست و حکم وصل دارد بغیر از قصر جایز  
 نیست مثل حکم وصل پس باین اعتبار وقف در آخر کلمه  
 منقسم باشد بسه قسم قسمی آنست که وقف بر آن بغیر از <sup>ساکن</sup>  
 جایز نباشد و نه روی و مر جائز باشد در آن و نه اشقام <sup>ان</sup>  
 پنج صفت است او آنچه در اصل ساکن باشد و دریم آنچه در <sup>اصل</sup>  
 متحرک باشد بضم غیر متحرک و آن حرکت غیر منقول باشد  
 مانند لا ریب و ان الله ویومنون و آمن و ضرب و قی  
 آنکس که بخوبین کرده و در هر مفتوح باشد و مثل علیین  
 و منین و من صند و کات و یحق الحق غلط و خطاست و محظوظ

جمع قرآن و شیخ محمد بن جریر در نشر گفته که منعین است ۳۳  
 در وقف بر مشدد و مفتوح بر و در مثل صراف و کات و من  
 صند و علیین پس بیست و ی که نیلاند و وقف میکند بر  
 از جمیع التفاء ساکنین و این خطاست و جایز نیست بلکه  
 صواب وقف بسکون است در امثله مذکور و با شدد  
 و جمع ساکنین و باین که جمع میان ساکنان در وقف معوق  
 و بعضی گفته اند که وقف بر و در مشدد و مفتوح مثل  
 علیین و منین و کات و من صند غلط و خطاست نقلا  
 و تحویلا اما نقل پس ندانیم در کتب الحدی از امامها  
 بلکه نص کرده اند بر منع آن و اما تعلیل بالتفاء ساکنین  
 پس التفاء ساکنین در وقف جایز است در اجتماع  
 محقق مثل مصر و عین القطر پس در مقدمه بطریق



اول خواهد بود و شیخ محمد جزدی در شاطیبه نیز منع کرده و گفته و امتهمها فی الفتح والنصب علی فی البحر والکونین مستحلا و آیه اعلم هرهای که لاحق اسماء میشود بیلد الزمان ثانیست مانند الجنة والملائكة والقبلة والغیرة بجران میم جمع در قراءت صلیه کنند آن بحیث حرکت عارضه نخواهد بود برای التقاء ساکنین باشد مثل لم یکن الذین واشرط الضلالة قسم ویم الجحیم جایز باشد و راک و وقف بسکون و بیرونه اشعار وان آنت که حالت وصل متحرک باشد بکسر خواه اعرابی و خواه بنائی مثل بسم الله الرحمن الرحیم و عالت یوم الدین و من الناس وفاد عبوک و هؤلاء واق سبع سنوات و غیرین کسر که منقول باشد از حرفی بحر بی در یک کلمه چنانچه در

وقف

وقف حزن می باشد نحو المراء و ظن السوء انه انک منقول ۳۴ باشد آن حرفی که در کلمه دیگر باشد مثل رجع الیه یا ان برای التقای ساکنین باشد و ساکن از کلمه دیگر باشد مانند قالت اخرج و رجعت الارض یا انکه ساکن ثانی عارض کلمه اول باشد مثل تنوین جیند و یومئذ که درین مجموع وقف با ساکن باید کرد و پس سیم الجحیم جایز باشد و ان وقف با ساکن باید کرد و ر و ر و اشعار هر سه و ان آنت که در وصل متحرک باشد بضمه مادام که آن ضم منقول باشد از کلمه دیگر یا ان التقاء ساکنین پس هر سه حرکت شامل باشد حرکت اعراب و حرکت بنا و حرکت منقول از حرفی که محذوف باشد از نفس کلمه مثال حرکت اعراب مانند الله الصمد



و یخلق و عذاب عظیم و مثال حرکت بناء من قبل و من بعد  
و یا صالح و مثال حرکت منقول از نفس کلمه دف و  
المر و مثال حرکت منقول از کلمه دیگر که می شاید دوم  
و اشمام دران ضم لام قل و حی و لون من اوق و مثال  
حرکت النقاء ساکنین ضم تا قالت اخرج و دال  
و لفته استهزی و میم علیهم القتال و بهم الاسباب  
نزد انا انکم ضم میکند و اما هاء ضمیر باعتبار ما قبل  
منقسم میشود بر سه قسم از برای انکه پیش از وی  
یا ساکن باشد یا متحرک اگر متحرک باشد سه قسم  
میشود از برای انکه آن حرکت فتح خواهد بود یا ضم یا کسر  
مثلا و اسم وید و اگر ساکن باشد خالی از آن نیست که  
آن ساکن صحیح باشد مثل منه و عنه و غیر صحیح و غیر

صحیح پنج قسم داخل است از برای انکه یا الف خواهد بود ۳۵  
مثل احتباه و هذاه یا و امدی مثل علق و خذوه و الیسی  
مثل و شروه و یروضه یا یای مدی مثل فیه و انسانیه  
یا لین مثل الیه و بین بریده و درین سه قسم است  
مذهب است یکی انکه اصلا دوم و اشمام جاری نباشد  
و از شاطیبه مستفادی شود بلکه ظاهر است دویم انکه  
مطلقا جاری باشد و در تیسر و تجرید و تلخیص و غیره  
بغیر ازین نیست و اختیار این مجاهد اینست و هر دو  
و جم از حافظ ابو عمر و در غیر تیسر ذکر کرده سیم انکه جم  
از محققان تفصیل کرده اند پس منع کرده اند دوم و اشما  
د اگر پیش از هاء ضم باشد یا کسره یا و امدی و یی  
و یا و مدی و یی در غیر این شش ضمیر صورت تجرید دارند



پس در جانی که پیش از هاء ضمیر ساکن صحیح باشد با الف  
یا فقه روم و اشقام جایز باشد بمذهب این طایفه  
و در غیر این که آن شش مثال دیگر پیش از هاء ضمیر  
ضمیمه باشد یا کسر دو و او مدی سه و اولین چهار بار  
یعنی پنج یا یحیی مدی شش و الله اعلم پنج دیگر جایز  
نباشد و این قیست که در شاطبیم اول مذکور است  
و اختیار شیخ محمد جذری این چنانچه در نشر تصریح  
باین کرده پس در مثل الیه و علیم که اگر وقف کنند  
بمذهب آنکس که مطلقا تجوین میکنند اسکان و  
ن و م و ه و د و ج این باشد و در وجه اسکان طو  
و توسط و قصر ج این باشد هم چنانچه چهار وجه  
کرد مثل فیه و فرق میان حرف لاین نیست و تجوین

مد و توسط و قصر بقدر هست که وجه طول در حرف مد ۳۶  
اول است و در این اضعف و در مذهب کسی که اشارت  
نور و اشقام تجوین نمیکند سر وجه باشد با اسکان و آن طول  
و توسط و قصر است و در مثل اجتناب و هاء بمذهب  
کسی که اشارت تجوین میکنند هفت وجه باشد سه  
با اسکان و سه با شام و یک با روم و در انسابیه در  
سوره کهف از برای حفص هفت وجه باشد و از برای  
دیگران چهار وجه باشد و هم چنین است علیه الله در سوره  
انا فتحنا و الله اعلم **باب نهم** در استعاذه بدان آیت که الله تع  
که اعوذ بالله گفتن در اول تلاوت سنت است و چه بپایند  
گفت اگر شنوند که باشد و اگر ستم نباشد یا در نماز خواند  
احسن باید گفت و جایز است وقف بر آن و وصل آن بما



بعد خود انا قرآن مخصوص بقاری یا بحر فی یا بحر دی یا  
 سور و صفت روی بنده باری اصح لغوی بالله من الشیطان <sup>الرجیم</sup>  
 است و اگر زیاد تر باین نمایند نیز جایز است و فرمود است  
 از حضرت رسول ص وارد شده اما آنچه در سور محل  
 وارد شده پیش ازین نیست و آهسته گفتن در جمیع احکام  
 و در آخر تلاوت گفتن که از بعضی قرا مثل نافع و حمز نقل  
 نمود اند صحیح صحیح و معقول نیست اما زیاده انا عوذ بالله  
 من الشیطان الرجیم آنچه صحیح است و فقیر از استاد خود  
 نقل دارد هشت وجه است اول عوذ بالله السميع العظیم  
 من الشیطان الرجیم دوم عوذ بالله العظیم من الشیطان  
 الرجیم سیم عوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السميع  
 العظیم چهارم عوذ بالله العظیم السميع العظیم من الشیطان

الرحیم پنجم عوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم ان الله هو <sup>۳۷</sup>  
 السميع العظیم ششم عوذ بالله السميع العظیم من الشیطان  
 الرجیم ان الله هو السميع العظیم هفتم عوذ بالله من الشیطان  
 الرجیم و استفتح الله و هو خیر الفا تحسین هشتم عوذ بالله  
 العظیم و وجه الکریم و سلطانه العظیم من الشیطان  
 الرجیم **باب دهم** در بسم الله بیک نام که بسم الله الرحمن الرحیم  
 گفتن در ابتدا و سور از سور قرآنی ناچار است  
 الا سور توبه که بسم الله در اول وی نباید گفت خواه  
 ابتدا بان کند و خواه وصل کند بر سور انفال و اگر ابتدا  
 بعشری یا حزبی یا حزوی نماید محیر است که بسم الله  
 یا ترک کند و در آخر سور باریت خلاف کرده اند و تکرار  
 اولی است اگر چه و فی الاجزاء و خیر فی ثلاث شیخ شاطبی



گفته عامست و جز بین السورین چهار صورت ممکن  
 است یکی جایز و یکی ممنوع اول قطع طرفین یعنی بر آخر  
 سوره ماضیه به بسمله باول سوره آتیه سیم قطع اولی  
 و وصل ثانیه یعنی وقف کردن کن ششم و وصل نمودن  
 بسمله را باول سوره آینده و این اولی وجه سه گانه است  
 چهارم وصل نمودن که آخر سوره گذشته است به  
 بسمله و وقف کردن به بسمله و بعد ازان ابتدا باول  
 سوره آینده نمودن و این وجه ممنوع است و وجه این  
 ظاهر است زیرا که ناخوبست که بسمله که جزء سوره مؤخر  
 باشد ازان قطع کنند و وصل کنند به سوره که جز آن  
 نباشد **باب یاد** در اختلافات قرآن و سوره فاتحه  
 بدانکه سوره فاتحه هفت آیه است بخلاف بعضی تعیین

در بعضی سوره ها بسمله را باول سوره آینده وصل نمودند و در بعضی قطع نمودند و در بعضی وصل نمودند و در بعضی قطع نمودند

آیه خلاف کرد اند مکی و کوفی بسم الله الرحمن الرحیم ۳۸  
 لایک آیه دانسته اند و صراط الذین انعمت علیهم غیر المفضول  
 علیهم و الاضالین لایک آیه دانسته گفته اند و باقی  
 اتم بسم الله تا رب العالمین مجموع لایک آیه گفته  
 اند و این سوره مدنی است و بعضی گفته اند که مکی مدنی  
 است زیرا که دو نوبت نازل شده یکنوبت در مکه  
 و یکنوبت در مدینه و این سوره را فاتحه الکتاب  
 و امر القرآن و سبع المثانی گویند و بیست و نه کلمه است  
 و صلا و جمل و در حرشت و هر حرفی را عمل می است  
 و صفاتی چنانچه گذشت و بجای آوردن آیتها و  
 جیست و ناچار است ان بایک گفتن لفظ جلا که  
 درین سوره واقعست زیرا که ما قبل او مسکون است



و ناچار است از اظهار نون انعت بر آنکه بعد از و حرف  
 حلق است و هم چنین لا بد است از بیان استعلا و اطباق  
 صاد و ظا تا مشتبه نشود صاد بسین و طابا و نین لا بد است  
 از تمیز کردن صاد به استطاله مخرج از ظا و لا بد است از  
 حذر کردن از حر که لحن یک حرف ساکن و تسکین متحرک  
 و اختلاف و اشباع وی و لکن لا بد است از اعطای  
 صفات باقی تا مشتبه بیکدیگر نشوند چون این معطر  
 شد بد آنکه عاصم و کسائی و یعقوب و خلف مالک را با  
 خوانند بعد از آن میم که اسم فاعل باشد از ملک ملک  
 المیم و الله الما لک الحقی حذف کرده اند مفعول آنرا یعنی  
 مالک الجزا و القضا اضافه کرده اند بطرف توسعا و باقی  
 قرآ که نافع را بن کثیر را بن عمرو و حمزه را بن جعفر باشند ملک

بعین الف حذف نیست و الله تعالی ملک الملوك و از غام کرده ۳۹  
 الی عمرو میم الرحیم یا در میم ملک بر وایت سوسنی از طریق  
 نشر و انحراف است در مدیک الف و اسم الف و یعقوب و و الف  
 بخلاف غنه میم الرحیم یا در میم مالک او غام کرده  
 و او نیز در مراتب مذکور است مثل ابی عمرو و باقی قرآ  
 باظهار خوانند و حمزه در وقف حرف لفظ ایات  
 و ایات را بتحقیق و تسهیل کالیا خوانند و در وصل تحقیق  
 کرده اند مثل سایر قرآ و قبل که را وی این کثیر است  
 و در یس که را وی یعقوب است لفظ الحراط و حراط  
 را بسین خوانند و این لغه اکثر اعراب است و در اصل  
 نین بسین است زیرا که حراط از سرطت بمعنی بلع  
 یعنی فرو بردن و راه را حراط نامیدند زیرا که فرو می برد



مستوفی و نند و را باقی قرا که نافع و ابی عمرو و حمزه و ک  
 و عاصم و ابن عامر و ابی جعفر و خلف و بنی و روح  
 باشند بصاد میخوانند زیرا که تسین همواره در خوان <sup>مستوفی</sup>  
 و مفتوح و ط که بعد از آن وی واقع است همچون و و شد و  
 مستعلیه و مطیفه و فن و دشوار است و آنم فصلت  
 بین و بن طیغ متناهیست کرده و تسین را قلب صا  
 کردند بواسطه اشتراك تسین و صاد در صغیر و  
 و مخرج و اشتراك صاد و ط در اشتعال و طباق این  
 لغه قریش است در هر تسین که بعد از وی تا باغین  
 یا خا یا قاف باشد و حمزه بکمال لفظ الصراط را باشد  
 خوانده است یعنی خلط کرده است صاد را بنی یعنی  
 تکلم میکند بچیزی که نه صاد صریح باشد و نه زائمه

میان صاد و زاء باشد و خلف که زای حمزه است صاد صراط ۱۴  
 الذین را نیز با شام خوانند و شام لغه قیس است از جهت  
 میا لغه بر تهاش زید که مجهول است و صاد نیست  
 و باقی قرایم صاد خالص خواندند و حمزه و یعقوب لفظ  
 علیهم لا در هر دو موضع بضم ها خواندند و قفا و و صلا  
 و ضم ها اصل است بدلیل اجماع قرا و نحوین بضم ها قبل از  
 اتصال و این لغه اهل حجاز است و فصحا بمن و باقی قرا  
 که نافع و ابی عمرو و ابن کثیر و ابن عامر و عاصم و کسائی  
 و ابی جعفر و خلف باشند یکسر ها خواندند از جهت  
 مجامعت با و این لغه قیس و بنی حمیم و بنی سعد است که  
 احوال پیغمبرند و اما ابن کثیر و ابی جعفر بخلاف و قرا  
 و بخلاف غنه لفظ علیهم لا در هر دو موضع بضم میخوانند



در وصل با شباع ضمه و این لغت اکثر اعراب است و باقی قرآن که  
عبادت از ابی عمرو ابن عامر و کسائی و عاصم و حمزه  
و خلف و یعقوب و ورش است با سکان میم خوانند  
که لغت قریش است از جریده تخفیف و الله اعلم **باب دهم**  
در اختلافات قرآن عشره در سوره اخلاص بدانکه  
سوره اخلاص مکی است و بعضی بدانند که مدنی است  
و تون ده کلمه است و شصت و شش حرفی است و این  
سوره نذر مدنی و عراقی چهار آیت است و نزد مکی و  
شامی پنج آیت است پس یک آیه خلافتی باشد مکی و شامی  
لهم یلک لکم یلک آیه دانسته اند و باقی لم یلک و لم یلک  
محمود و لم یلک آیه دانسته اند و ناجا است از پیران  
آورده هر حرفی از انجیز وی با صفات چنانچه گشت

در مخارج و صفات و لابد است از تفخیم لفظ جلاله که درین ۱۴۱  
سوره است زیرا که ما قبل او مفتوح است و چون احد را وصل  
کنند بلفظ جلاله تنوین را مسکون باید کرد و ح لفظ  
جلاله را ترقیونی باید کرد زیرا که چون وصل کنند ما قبل او  
مسکون شود و لابد است از بیان قلقله دال که در آخر الفاظ  
این سوره است حاله و قفا و وصل اگر در وصل ساکنه  
باشد و در وقف تبیین باشد قلقله اشک است و ادغام با  
غودون کم یکن در لام له بی غنه بجه جمیع قرا الا ابی جعفر  
که غنه از وی منقول است و حفص از عاصم کفوا ابوا و ضم  
فا خواند است و شعبه از عاصم و باقی قرآن بهمین خوانند بجا  
و و خلف و یعقوب بهمین خوانند با سکون فاق و قفا  
و وصل و حمزه نیز بسکون فاق خوانده لیکن در حالت



وصل نه وقف و در وقف نقل میکند حرکت هم در  
بقا و هجرت را حذف میکند پس میگوید که کفا و نیز در وقف  
بدل میکند هجرت را بر او مفتوح است که بعد از وی الف  
باشد بدل از تنوین با سکان فا که کفوا باشد و باقی  
قرار به هجرت و ضم فا چنانکه گفته شد خوانند و اله اعلی  
در لحن بدل نکه لحن برد و قسم است جلی و خفی اما لحن  
جلی آنست که در کلمات قرآنی یا اعراب تغییر واقع  
شود سوی لحن منقول است و این هم کس را معلوم شود  
خواه قاری و خواه غیر قاری و لحن خفی آنست که حرف  
از مخرج خود ادا نشود یا خلی در صفات وی حاصل  
آید و این معلوم نشود الا هر کسی را که قرآن را فراموش کرده  
باشد از استاد ماهر صاحب سلیفه و مدتی مدید

تعجب

تعجب کشیده باشد و در ادا و اشقام و اتقان تحقیق ۴۲  
و تسهیل و ادغام و اخفا و اخلاص و اشباع و غیر اینها  
کوشیده باشد و مخارج و صفات حر و فحر را دانسته  
باشد و محافظت حد و دان کرده و بسیار مردمان  
باشند که قرآن را از استاد حاذق فرا نگرفته و این معنی  
ملاحظه نکرده قرآن خوانند و عبادت دارند و حال  
آنکه بمعصیت گرفتارند و قرآن  
ایشان را لعنت کند و هذا ما ادرج  
نا ذکره و الحمد لله علی اسمائهم  
و الصلوة علی محمد و آله

آمین







